جلسه 532

چهارشنبه 03/09/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بعد از اینکه ثابت شد اسم جنس وضع شده است بر ماهیت مهمله وفاقا لسلطان العلماء، و قول مشهور قبل از سلطان العلماء که می گفتند اسم جنس وضع شده است بر ماهیت مطلقه و لابشرط قسمی درست نیست، بلکه قول سلطان العلماء درست است که اسم جنس وضع شده است برای ذات ماهیت. ماء وضع شده برای ذات ماهیت آب چه به نحو لابشرط قسمی استعمال بشود و چه به نحو بشرط لا یا بشرط شیء استعمال بشود. ولذا استفاده اطلاق واینکه استعمال به نحو لابشرط قسمی است نمی تواند مستند باشد به اصالة الحقیقة. نمی تواند مستند باشد به وضع. چون وضع نشده است اسم جنس بر ماهیت مطلقه. اطلاق مستند به وضع دیگر نمی شود. ولذا فرموده اند مستند می شود به مقدمات حکمت.

این مطلب در مورد اسم جنس مشهور بین متأخرین شده است که استفاده اطلاق از اسم جنس نیاز به مقدمات حکمت دارد.

در رابطه با علَم جنس و مفرد محلی به لام مشهور این است که اینها معرفه هستند و با اسم جنس فرق می کنند. این علَم جنس ومفرد محلی به لام را هم توضیح بدهیم بعد وارد بحث مقدمات حکمت بشویم:

مشهور گفته اند علَم جنس مثل اسامة وضع شده است بر ماهیتی که متعین هست به تعین ذهنی. فرق بین اسامة و اسد این است که اسد اسم جنس است وضع شده است برای ذات ماهیت شیر، ولی اسامه علم جنس است وضع شده است برای شیری که معهود است در ذهن مخاطب. تعین در ذهن مخاطب دارد به تعین جنسی نه تعین فردی. اسامه نمی خواهد بگوید آن فرد از شیر، نه، آن جنس شیر. عهد جنس هست، تعین جنسی دارد.

سؤال وجواب: در ذهن مخاطب ماهیت شیر از سائر ماهیتها جدا هست، اسامة اشاره می کند به آن ماهیت شیر که در ذهن مخاطب جدا و متمیز هست و متعین هست از بقیه ماهیات. ولذا می گویند اسامه معرفه است اسد نکره است.

اقول: به نظر ما این مطالب درست نیست. صرف نظر از اینکه تأثیری در بحث ما ندارد، خب اسامة معرفه باشد و معنایش باشد شیری که متعین است در ذهن، ولی به هر حال برای اطلاق گیری نیاز به مقدمات حکمت داریم، چه مولا بگوید جئنی بأسد و چه بگوید جئنی باسامة. و بعید می دانم مشهور که بین علم جنس و اسم جنس فرق گذاشته اند و کلام مشهور در این بحث مطرح شده است، بعید می دانم مشهور بخواهند این مطلب را برای این بیان کنند که در علم جنس ما نیاز به مقدمات حکمت نداریم. بعید هست. چون اسامه اشاره به یکی فرد از شیر که نیست. اشاره به جنس شیر هست که در ذهن این جنس شیر از سائر اجناس متمیز هست. اما اینکه مراد از چئنی باسامة اسامه مطلق است که لابشرط قسمی است یا اسامه بشرط شیء است، شیر مذکر، یا بشرط لا هست، اینها نیاز دارد مشکلش با مقدمات حکمت حل بشود.

پس قطع نظر از اینکه این مطالب تأثیری در بحث ما ندارد که برای اطلاق ما نیاز به مقدمات حکمت داریم چه در اسم جنس و چه در علم جنس، علاوه اصل مطلب نادرست است. به نظر ما اسامه معنایش با اسد هیچ فرق نمی کند. فقط وضع اسامه به این نحو است که بشرط لا هست از لحوق تنوین تنکیر. اسد لابشرط است، می گوید می خواهید تنوین تنکیر آخر من در بیاورید و بگوئید جئنی باسدٍ که معنایش می شود که شیری بیاور، و می توانید الف ولام سر من در بیاورید بگوئید جئنی بالاسد. اسامه می گوید من بشرط لا هستم از لحوق تنوین تنکیر. فرق بین اسامه و اسد در این است. پس اسامه همان معنای الاسد را دارد، چه جور الاسد بخاطر اینکه این الف و لام بر سرش در آمده دیگر اباء دارد از لحوق تنوین تنکیر، اسامه هم معنایش همان معنای الاسد هست.

و ما همین مطلب را در مفرد محلی به لام هم می گوئیم. ما معتقدیم مفرد محلی به لام هم مثل الاسد با اسد هیچ در معنایش اختلاف ندارد. الاسد اینکه مشهور می گویند لا در الاسد برای تعریف جنس هست، نخیر، الاسد این لام برای این است که این لفظ اسد آبی بشود از لحوق توین تنکیر. هیچ معنای اسد را عوض نمی کند الف ولام. الف و لام فقط نقشش این است که مانع می شود از لحوق تنوین تنکیر. الاسد می شود شیر، ولی اسدٌ می شود شیری. و الا اینطور نیست که الاسد بخاطر این الف ولام معنای زائدی پیدا کند. فقط این الف ولام باعث می شود که إباء پیدا کند این لفظ اسد از لحوق تنوین تنکیر. ولذا شما در فارسی الاسد را می گوئید شیر. هیچ در ذهن شما معنای زائدی نمی آید، همان ماهیت شیر به ذهن شما می آید نه بیشتر. وقتی می گوئید شیری، آن تنوین تنکیر است برای افاده بدلیت، برای اینکه بدلیت را افاده بکند. مثلا در مثال دیگر شما می گوئید اکرم العالم با اکرم عالما، این العالم این الف ولام معنای زائدی ندارد، فقط می آید حفاظت می کند مدخول خودش را از لحوق ویروس تنوین تنکیر. همین. تنوین تنکیر افاده بدلیت می کند. اکرام کن عالمی را. اکرام کن دانشمندی را. این یاء در دانشمندی همان معنای تنوین تنکیر است در عالما. اما الف ولام در عالم اگر آمد و شد اکرم العالم، می شود دانشمند را اکرام کن. تنوین تنکیر دیگر نمی تواند آخرش بیاید، اما این الف ولام معنای زائدی نیاورد. چون تنوین تنکیر نیامده و افاده بدلیت نکرده، ظهور در انحلال پیدا می کند و اکرم العالم انحلالی می شود. نه اینکه معنای الف ولام یک معنای زائدی است. نه، الف ولام نقشش حفاظت مدخولش هست از لحوق تنوین تنکیر. ولذا ما در فارسی اصلا علامتی نداریم که مرادف باشد با الف ولام.

اینکه مرحوم آخوند فرموده: لام هیچ معنایی ندارد الا التزیین، ما به نظرمان می آید ایشان همین مرا می خواهد بگوید. و الا لام مگر لوستر است که تزیین بدهد به مدخولش. لام با فاء چه فرق می کند که لام شد موجب تزیین مدخول اما حرفهای دیگر موجب تزیین نیستند. نه، لام هیچ امتیازی بر سائر حرف ندارد. اینکه ایشان می گوید برای تزیین است من فکر می کنم مقصود ایشان این است که یعنی لام هیچ معنایی به معنای مدخولش اضافه نمی کند، فقط نقشش این است که آبی می کند مدخولش را از لحوق تنوین تنکیر. تمام الف ولام ها همینجور است. اینکه می گویند ما الف ولام عهد داریم، إنا ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول می گویند این لام، لام عهد است. نه آقا! این لام، لام عهد نیست، اصلا این لام معنایی ندارد، فقط خاصیتش این است که جلو تنوین تنکیر را می گیرد، می گوید من کاری می کنم که دیگر تنوین تنکیر داخل نشود بر این مدخول من که افاده بدلیت خواهد شد. ولذا ترجمه که می کنید این آیه را اشتباه ترجمه نکنید که ما به فرعون پیامبری فرستادیم پس فرعون نافرمانی کرد آن پیامبر را. آن ترجمه ذلک است، در قرآن که نیامده است که فعصی فرعون ذلک الرسول. اینطور ترجمه بکنید که پس نافرمانی کرد فرعون پیامبر را. آن قرینه عرفیه است که می فهماند که مراد همان پیامبر است. اگر فارسی صحبت می کردند می گفتند ما پیامبری را به سوی فرعون فرستادیم پس فرعون نافرمانی کرد پیامبر را، آیا شما سؤال می کردید که همان پیامبر را یا پیامبر دیگر را؟ خب سؤال نمی کردید. چون قرینه عرفیه است که مراد همان پیامبر است. نه اینکه لام این را فهمانده است. لام این را نمی فهماند.

سؤال وجواب: شما چه دلیلی دارید که لام معنایش مشترک لفظی است بین لام عهد ولام تعریف و لام جنس.

اصلا هیچ قرینه ای بر این مطلب نیست. و وجدانا شما این عهد وامثال آن را از قرائن دیگر می فهمید. به قول مرحوم آخوند حالا برفرض شما گفتی لام برای تعیین است در مقابل تنکیر، اما باید قرینه داشته باشید که این تعیین، تعیین جنسی است یا تعیین عهدی، آن هم از چه نوع تعیین عهدی، عهد حضوری، عهد ذکری، عهد ذهنی. شما که برای خصوصیات تعیین نیاز به قرینه دارید، پس دیگر وضع لام برای اصل تعیین لغو است، چون اگر آن قرائن باشد که دلالت بر خصوصیات تعیین می کند که می گوید اینجا خصوصیت تعیین عهدی است، خب همان کافی است دیگر، دیگر نیازی به اینکه لام را وضع کنید بر جامع تعیین نیست. اگر آن قرائن نباشد که خصوصیات تعیین را بفهماند، پس لام که آن خصوصیات را نفهمانده است، لام فوقش جامع تعیین را فهمانده، شما آن خصوصیات را از کجا فهمیدید؟ شمائی که این خصوصیات را که تعیین عهدی است یا جنسی است از قرائن دیگر فهمیدید، پس اصل تعیین را هم ممکن است از قرائن دیگر فهمیده باشید.

حالا ایشان تعبیر می کند می گوید دیگر وضع لام برای اصل تعیین می شود لغو با توجه به احتیاج مبرم ما به فهم خصوصیات تعیین از قرائن دیگر. حالا ما لغویت را ادعا نکنیم ولکن وجدان عرفی کلام مرحوم آخوند را تأیید می کند. وجدانا معنای اکرم الرجل اکرم هذا الرجل نیست. اکرم الرجل با قرائن عهد حضوری را فهمیدیم. و الا اکرم الرجل فارسی اش می شود که مرد را اکرام کن. یا إنا ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول معنایش این می شود که فرعون نافرمانی کرد پیامبر را، نه اینکه فرعون نافرمانی کرد آن پیامبر را. منتهی با قرائن می فهمیم که اینجا مراد از الرسول همان رسولی است که قبلا از او صحبت شده بوده است.

العالم فرقش با عالما چیست؟ وجدانا فرق العالم با عالما این است که عالما تنوین تنکیر دارد، العالم چون تنوین تنکیر ندارد ذات ماهیت عالم را بیان می کند نه ماهیتی که ملحوظ است به نحو عام بدلی. ذات ماهیت است. ولذا این العالم که ذات ماهیت عالم از آن فهمیده می شود و نه چیز بیشتر، می تواند حکم انحلالی داشته باشد، ولی اکرم عالما اینطور نیست. آن شد عالم به نحو عام بدلی. می تواند العالم حکم انحلالی داشته باشد و می تواند هم نداشته باشد، مثل اینکه می گوید یجب علیک تقلید العالم، اینکه انحلالی نیست. یا توضأ بالماء. توضأ بالماء چه فرقی می کند با اکرم العالم. لفظا که فرق نمی کند، این الماء است و او هم العالم. منتهی توضأ بالماء حکم انحلالی نیست صرف الوجود وضوء بالماء واجب است نه اینکه با هر آبی وضوء بگیر. اما اکرم العالم انحلالی است.

پس اسم جنسی که محلی به لام هست خصوصیتش این است که آبی است از اینکه عام بدلی بشود. همین. آبی است از لحوق تنوین تنکیر. حالا صلاحیت دارد که حکم انحلالی بر او عارض بشود در مثل اکرم العالم، ولی گاهی هم حکمی که بر او عارض می شود انحلالی نیست مثل توضأ بالماء و قلد العالم.

سؤال وجواب: فرق این است که دانشمندی همان دانشمند است با اضافه لحاظ بدلیت. اما در دانشمند لحاظ بدلیت نشده است. ما این را می گوئیم. ما می گوئیم العالم ذات عالم است بدون لحاظ بدلیت. مشهور می گویند العالم ذات عالم نیست، بلکه ذات عالم است به اضافه تعریف وبه اضافه عهد. ما می گوئیم این معنا هیچ اضافه ندارد. العالم ترجمه فارسی اش همان دانشمند است. وقتی می گوئید دانشمند، غیر از معنای دانشمند مطلب زائدی به ذهن مخاطب می آید؟ ابدا. نسبت دانشمند با دانشمندی نسبت اقل و اکثر است. دانشمند اصل معنای ماهیت عالم است، دانشمندی همان معنا به ضمیمه افاده بدلیت است. العالم هم با عالما همین فرق را دارد. العالم ذات معنای عالم است، عالما همان معنا به اضافه لحاظ بدلیت است. مشهور می گویند الف ولام معنای زائدی به اسم جنس می دهد. ما وفاقا أو تبعا لصاحب الکفایة این مطلب را قبول نداریم، ما معتقدیم هیچ نقشی ندارد چه علم جنس مثل اسامه و چه مفرد محلی به لام مثل الاسد مگر در آبی کردن لفظ از لحوق تنوین تنکیر. و الا معنای لفظ را هیچ اضافه نمی کند.

پس خلاصه عرض ما این است که: علم جنس مثل اسامه وضع شده است بر همان معنایی که الاسد بر او وضع شده است. و الاسد هم معنایش همان ذات ماهیت اسد است منتهی به شرط لای از لحوق تنوین تنکیر. و مراد صاحب کفایه از اینکه اللام للتزیین دائما باید همین باشد والا لام چه امتیازی به سائر حروف دارد که بگوئیم این لام زینت بخش لفظ است، بقیه حروف اگر بودند زینت بخش لفظ نبودند. حالا الماء چه زینتی پیدا می کند؟ زینتی در کار نیست، بلکه او را بشرط لا می کند از لحوق تنوین تنکیر. مثلا المدینة چه زینتی دارد که مکه ندارد؟ فقط وضع لام برای این است که مدخولش بشرط لا بشود از لحوق تنوین.

بله علم جنس دیگر عام بدلی نمی تواند باشد. چرا؟ برای اینکه علم جنس وضع شده است برای همان معنایی که الاسد بر او وضع شده است. یعنی بشرط لا از لحوق تنوین تنکیر مفید بدلیت. دیگر عام بدلی بشود این از امتیازات تنوین تنکیر است.

سؤال وجواب: ما که منکر اطلاق نیستیم، ما می گوئیم چه اسم جنس و چه علم جنس، و اسم جنس هم چه اسم جنس نکره و چه اسم جنس معرفه اینها همه برای افاده اطلاق نیاز به مقدمات حکمت دارند.

یک مطلبی هم راجع به نکره مطرح شده است که مثلا جاء رجلٌ یا جئنی برجلٍ، که ما در مواردی اطلاق گیری می کنیم که در مقام إخبار نباشد، در مقام إنشاء باشد، مثل جئنی برجلٍ، حالا جئنی برجل اطلاق دارد چه رجل عالم و چه رجل جاهل. اما اگر إخبار بود مثل جاء رجل، اینکه اطلاق ندارد، چرا؟ جهتش این است که قضیه خبریه إخبار از قضیه شخصیه است. إخبار از قضیه خارجیه و شخصیه طبیعی است که اطلاق ندارد. چرا؟ برای اینکه توجد الطبیعة بوجود فرد منها. جاء رجل موجود می شود ولو به وجود آمدن یک فرد. حالا آن فرد عالم بود جاهل بود چه می دانیم. چون قضیه خبریه قضیه خارجیه است و در ضمن یک فرد هم محقق می شود طبیعی است که اطلاق ندارد، قضیه شخصیه است دیگر. جاء رجلٌ مردی آمد، خب آن مرد می تواند عالم باشد می تواند جاهل باشد. یک مرد جاهل هم بیاید صدق می کند جاء رجلٌ. ولذا اینجا اطلاق گیری معنا ندارد. اطلاق گیری و مقدمات حکمت در جائی است که نکره در سیاق انشاء باشد مثل جئنی برجل، اینجا است که مقدمات حکمت جاری می شود برای افاده اطلاق.

چرا در جاء رجل ترک استفصال معنا پیدا می کند. مثلا سائل بیاید خدمت امام عرض کند که جاء رجل الی بیتی فهل اکرمه؟ امام بفرماید أکرمه. این می شود ترک استفصال. امام نفرمود به من بگو ببینم آن رجل عالم بود یا جاهل. ترک استفصال کرد. نه اینکه سؤال مطلق است، نه سؤال مطلق نیست، سؤال از قضیه خارجیه است ولکن امام چون ترک استفصال کرد نپرسید که آن رجل عالم بود یا جاهل، در جواب امام اطلاق منعقد می شود به برکت ترک استفصال. اما در سؤال خود آن سائل که گفت جائنی رجل اطلاق منعقد نمی شود. جائنی رجل آن رجل اگر جاهل هم باشد صدق می کند جائنی رجل، عالم هم باشد صدق می کند جائنی رجل. شما می گوئید اطلاق دارد. اطلاق دارد یعنی چی؟ اطلاق معنا ندارد. قضیه خارجیه است اگر آن مرد جاهل هم باشد صدق می کند جائنی رجل. بله در جواب امام با ترک استفصال اطلاق گیری کردن بحث دیگری است او حرف درستی است، اما در خود جمله خبریه ای که نکره در سیاق او وارد شده است نمی شود اطلاق گیری کرد.

مرحوم آخوند یک تعبیری دارد در جمله خبریه مثل جائنی رجل، می گوید اینجا مفهوم از این رجل فرد است نه کلی ای که قابل انطباق علی الکثیرین است. جئنی برجل کلی قابل انطباق بر کثیرین است، اما جاء رجل مفهوم از او فرد است.

اقول: این مطلب را باید توضیح داد. در جاء رجل خود این رجل مدلولش فرد نیست. مدلول این رجل همان کلی رجل است، منتهی به قرینه اینکه این جمله خبریه است قرینه زائده داریم که وقتی این آقا می گوید جاء رجل اشاره می کند با این رجل به یک فرد معین. نه اینکه رجل را استعمال کرده در فرد معین که مستعمل فیه رجل بشود جزئی حقیقی. نه، مستعمل فیه رجل کلی است، منتهی در واقع گفته است که مردی آمد که من در ذهنم متعین است. با تعدد دال و مدلول فهماند که مراد من از جائنی رجل فرد است، نه اینکه لفظ رجل را در فرد استعمال کرد. مثل این است که بگوید جئنی بهذا الرجل، خب اینجا الرجل که در فرد استعمال نشده است، به قرینه هذا ما فرد را فهمیدیم. در جائنی رجل هم به قرینه إخبار ما فرد را می فهمیم نه اینکه رجل در فرد استعمال بشود. ولعل مراد صاحب کفایه که مفهوم از جاء رجل فرد است همین باشد، نه اینکه رجل استعمال شده باشد در فرد. با تعدد دال و مدلول ما فرد را فهمیدیم، کما اینکه در جئنی بهذا الرجل با قرینه اسم اشاره فرد را می فهمیم نه اینکه رجل استعمال بشود در فرد.

بحث واقع می شود راجع به سه مقدمه حکمت که در کفایه ذکر شده است. ببینیم اصلا نیاز به این مقدمات حکمت هست یا نیست و این سه مقدمات حکم چیست انشاءالله شنبه.